

نیز او را از تهمت قتل گرفته حبس نماید . و ابولؤلؤ مطلق العنان در کوچه و بازار بگردد . فی الجملة در سیاق این حکایت نقصان تمام دارد . هر چه باد اباد در میان اسلام تنها بظن و شك قتل دو شخص نه انصاف بل از نخستین اعتساف شمار می شود . باز در همان تاریخ می نویسد که عبدالله بن عمر بمجرد کمان عبدالرحمن بن ابی بکر برخاسته رفیقان ابولؤلؤ فیروزان و جفینه را کشته است . و چون در حق ابولؤلؤ چیزی نمی نویسد . لاجرم از سیاق اخبار چنان معلوم می شود که هر اینده حکومت در هنگام شهادت عمر رضی الله تعالی عنه ابولؤلؤ را گرفته در حبس انداخته است . در هنگام خلافت علی کرم الله تعالی وجهه عبدالله بن عمر نیز از ترس قصاص بجانب معاویه **ک**ر یخته و در محاربه صفین مقتول شده است .

(صفت عمر رضی الله تعالی عنه)

حضرت عمر بلند بالا و متناسب الاعضا و قوی هیكل و سرخ و سفید و سرش بی مو و ریش بسیار کش سفید . و در کارزار شدیدورایش سدید و عاقل و عادل و مهیب و لطیف و متقی و عقیف بود . در زمان خلافتش حکومت اسلامی از شرق تا دروازه آهنین و از جنوب تا صوان و از غرب تا طرابلس ممتد گشته . بیت المال هم بکثرت اموال مالا مال و انوابش بر روی مستحقان شکسته بال باز . و هر کس فراخور استحقاق مرفه الحال و فارغ البال بود . باین همه برای خود بجز قوت لایموت و کفای اهل و عیال چیزی دیگر نمی گرفت .

بوفات عمر رضی الله تعالی عنه ساکنان بعضی ولایت کردن خود

از خلیفه اطاعت بر آوردند . رومیان نیز برای استرداد ممالک
 که در دست اسلام افتاده بود . ساکنان بلده اسکندریه را
 بر پا کنانیده و بامداد شان سپهسالار روم بنام منویل بالشکر فراوان
 از قسطنطنیه بر کشتیها سوار شده و بکنار اسکندریه لنگر انداخته
 بجانب مصر رفتار نمود . اهل ازربایجان و ارمنستان نیز سراز
 خط فرمان پیچیده درفش بغاوت را بردوش شقاوت برداشتند از
 جانب اناطولی هم سپاهیان رومیان باز دحام تمام در ملک شام درآمدند .
 عمرو بن العاصی بمقابله رومیان که بجانب مصر روان میشدند رفته
 همکنانرا پریشان و کویزندگانرا تا اسکندریه روانیده در قلعه نخرانید
 قلعه را نیز بضرب صمصام خون اشام کشاده باغیانرا استلحام
 بدیوار حصار اسکندریه را باغبار ادبار یکسان کردانید . بتاریخ
 بیست و پنجم سنه هجرت سنیه عثمان بن عفان سعدرا از سبب وام که
 از بیت المال گرفته بود از کوفه عزل . و بجایش ولید بن عقبه
 را نصب کرده بکوشمالی اهل ازربایجان و ارمنستان که نقض عهد
 کرده بودند معین ساخته . و ولید بایکفرقه عسکر رو بر راه نهاده
 مرحبیل را بامقدمه الجیش پیش فرستاده در اندک زمان باغیان از ر
 ایجانرا پریشان و دیگر ساکنان آنجا را که دست نیاز بدامن امن
 و امان دراز کرده بودند بآب عدالت سیراب کردانیده در ارمنستان
 درآمد . و سلمان بن ربیع را بادوازده هزار نفر جنکاور بقتال
 باغیان بدسکال ارسال نمود . در اینجا نیز مخالفانرا بحال جدال
 مانده رو بگریز نهادند . و دلاوران اسلام تا تفلیس و شیروان
 ماصیان نافعها ترا پریشان و بجهت بلند تا موقع در بند بعضی حصون
 و دیار را بضرب تیغ آبدار و بعضی را نیز بحسن تدبیر تسخیر کرده

بساط امن و امان را بکسرترا نیدند . چون کار آن طرف با تمام رسید .
ولید عثمان عزیمت را بسوی کوفه باز کردانید . و هنوز نو بموصل
واصل شده بود که فرمان ذیشان حضرت عثمان وصول یافته
فراخور آن سلمان بن ربیعہ را باهشت هزار نفر دلاور بجهت
امداد والی شام معاویہ بن ابی سفیان که برای مقابله و مقاتله
لشکر جرار هشتاد هزار نفر رومی که از طرف اناطولی بجانب سوریه
میرفتند از جناب خلیفہ مدد خواسته بود زود ارسال نمود . ربیعہ
بعد از طی منازل و قطع مراحل بشام واصل و همراه لشکر حبیب
بن مسلم ملاقی شده مانند سیل عاجل در بوم روم بجانب اناطول داخل
گشته رومیانرا پریشان و خائمان شان را ویران و قلاعرا از دست
اهل فساد آزاد و بفتح خدا داد دل مومنانرا شاد کردانید .
چون قبل آزان لشکر اسلام بطرف مغرب هم تا طرابلس غالب شده
بودند پس وقت تسخیر بلاد غربیہ نیز در رسیده بتاریخ بیست
و پنجم هجرت سنیه عمرو بن العاصی از مأموریت ولایت مصر معزول
و بجانب مدینه مجلوب و بجایش عبدالله بن ابی سرح هم بکار پردازی
مصر و هم بفتح افریقا منصوب گردیده . و عقبه بن نافع بن
عبد القیس و عبدالله بن نافع بن الحرت را باده هزار نفر دلاور از دو
طرف در افریقا در آورد . مگر از سبب قلت عسکر پیک ظفر
در چنین بلاد ظلمت آباد پیشتر رفتن مصلحت ندیده برای استمداد
بجانب خلیفہ یا کنهاد خبر فرستاد . بمجرد وصول خبر مذکور
در مدینه منوره حضرت عثمان بن عفان همراه اصحاب کرام
مشورت نموده و باتفاق آرا مقداری از عساکر هر بر آسا فراهم
آورده و بعضی از اصحاب کرام و فرزندان شان چون ابن عباس

و ابن جعفر و سبطین نجیبین یعنی امام حسن و حسین و ابن عمرو ابن عمرو بن العاصی بالشکر مذکور بتاریخ بیست و ششم هجرت سنیه مانند صحاب رحمت بمصر و از آنجا بطرابلس و اصل و از چند اطراف در افریقا داخل شده لشکر روم را مغلوب و بشهر سییطله که مرکز امارت بود تقرب نمودند . و کیل شهنشاه روم هر قل بنام جرجیر که والی آن ولایت بود با صد و بیست هزار نفر در مکانی که دو مرحله از سییطله دور بود بعسکر اسلام تعرض نمود . چند بار تلاقی فریقین واقع شده و هنوز دلاوران طرفین پای ثبات را محکم نهاده جنگ میکردند که ابن زبیر بایک فرقه عسکر بمعسکر اسلام رسیده . و امرای اسلام زود فراهم آمده در باره حرکات و سکنات حرب مشورت نمودند . و موافق تدبیر ابن زبیر عسکر را بدو فرقه تفریق و یک فرقه را با آرام نشانیده فرقه دیگر را برای مانده گردانیدن لشکر دشمن بحرکت آورده مشغول کارزار ساختند . چون آتش قتال باشتعال آمده طاقت رجال طرفین طاق گشت . پس آن فرقه که به آرام نشسته بود بیکبار مانند هر بران خونخوار برفتار آمدند . و عسکر روم که مانده شده بودند . بمهاجرات لشکر اسلام تاب نیاورده منہزم و پریشان گردیدند . ابن زبیر نیز جرجیر را بقتل رسانیده خیمه و خرگاه رومیان را زیر و زبر گردانید . بقیة السیوف رومیان از پیش بهادران اسلام کر یزان و بجانب سییطله شتابان و از بیم جان افتان و خیزان در میان استحکام داخل شدند . عبد اللہ بن ابی سرح نیز لشکر اسلام را تعبیه نموده و سییطله را بضرب شمشیر گرفته . بعد از آن دلاوران اسلام درون افریقا در آمده یک فرقه شان بر قلعه قفصه نام حمله آورده بکشادند . فرقه دیگر قلعه آجم را چنان

محاصره کردند که قلعه بندیان امان خواسته تسلیم شدند . بعد از آن
همگی اهل افریقا آشتی خواه شده و بتأدیه مبلغ دو نیم ملیون
یعنی بیست و پنج لکه دینار در دایره صلح و صلاح درآمدند آرام
یافتند . عبدالله بن ابی سرح مدت یکسال و سه ماه در بلاد افریقا
گردیده بمصر عودت نمود . چون این خبر بقسطنطنیه واصل
گردید قسطنطین بن هرقل از حرکات و سکنات اهل افریقا خشنام
شده . بجهت تحصیل آنقدر مبلغ که باسلام داده بودند لشکر
خود را بر کشتیها سوار و بجانب طنجه ارسال نمود . ساکنان
آنجا حاملان رومیان را دور و مهجور کرده گفتند ما چرا بفرمان پادشاهی که
ما را محافظه نمی تواند کرد امتثال نماییم . قسطنطین از حرکت
چنین بی تمکین اهل مغرب زمین غمگین شده و عساکر فراوان مرتب
ساخته باشش صد قطعه کشتی بالنفس از راه بحر سفید بجانب
اسکندریه متوجه کشت . و سی هزار نفر را برای مقاتله معاویه
فرستاد . معاویه در موقع جلولا لشکر روم را برهم زده و در استحکام
خزائیده بایک فرقه عسکر بسیر بحر برآمد . عبدالله بن ابی سرح
نیز با کشتیهای بسیار و لشکر کافی مقدار بمقابله و مقاتله قسطنطین
برفتار آمده با کشتیهای برشام دوچار و همراه معاویه ملاقی گشته
در باب کارزار مذاکره می نمودند که ناگهان کشتیهای رومیان نیز از یک
طرف نمایان شدند . و کشتیهای اسلام آن شب نزدیک کنار دریا
لنگر انداخته آرام گرفتند . علی الصباح چون کشتی زرین رسن
فلک چارمین از افق سمین سپهر برین سر برزد . سفائن نهنک آسا
و اعلام نصرت افزای اسلام بر روی دریا بوج آمده بکشتیهای
روم پهلوزن شدند . اگرچه عرب بیست سال پیش از آن آرا

در جام و ماهی را نیز تنها در طعام میدیدند با اینهمه درین کارزار
جانفرسا مانند شیران دریا بر کشتیهای اعدا حمله آورده بعد از محاربه
شدید دشمنانرا ناپدید و بسیاری کشتیها را خرق و رومیانرا ماهی
آسا در دریا غرق نموده محاربه و موقع محاربه را (ذات السواری)
نام نهادند که عبارت از کثرت سفین است . درین بازار کبر و دار
قسطنطین هم زخمدار کشته بوسیله سفینه تیز رفتار بجزیره
چیچلیا رسیده بتصور مردود گویا بر رهبری بخت مسعود برکنار
سلامت ورود و از یجنود نصرت موعود اسلام رهایی یافته بود .
مگر ساکنان جزیره چیچلیا که بسهم ظلم جگر دوز و آتش اعتساف
سینه سوز حکومت روم دلخون و از رفتار ناهموار امپراطورها
بیزار شده بودند . دم را مغتنم شمردند و قسطنطین را در جام گرم
بر بستر نرم یافته در همان دم دمش را کشیده با عروس عدم همدم
گردانیدند . میگویند وقعه مذکور بتاریخی و یکم هجرت سنیه
بظهور آمده است . اگر چه رومیان از قنوجات متوالیه اسلام
حیران و علی الخصوص از مشاهده چنین فتح مبین بحریه ایشان
از قسطنطین نیز بکلی ناامید گشته بودند . اما چه فائده که در زمان
خلافت حضرت عثمان از تشنت افکار اسلام در امر خلافت که
انشاء الله سبب آنهم عن قریب تحریر خواهد کردید مانع ترقی اسلام
شده است .

بر وجه سالک البیان در هنگام محاربه سوریه یزید بن ابی سفیان
والی دمشق و برادرش معاویه بن ابی سفیان نیز عامل اردن بوده .
و بعد از آنکه ابی عبیده و یزید و دیگر امرای اسلام در طاعون
عمواس وفات نمودند دائره ولایت معاویه وسیعتر و مرتبه اش رفیعتر

و در سال دوم خلافت عثمان بن عفان بر تمامی بلاد شام والی شده .
 اگر چه مشار الیه قبل از آن در هنگام خلافت عمر رضی الله تعالی
 عنه احوال قبر یس را بارها بیان و برای تسخیر آن با آرزوی تمام
 اجازت خواسته بود . مگر خلیفه دل آگاه از عدم ممارست
 اسلام بسفر دریافکار معاویه را بسمع قبول استماع نفرموده بود .
 با اینهمه معاویه افکار مذکور همواره در دل نکمیداشته و در زمان
 خلافت عثمان بن عفان قربیت قبر یس را بپیشام و اهمیت موقعش
 رایگان یگان بیان و برای فتح آن از خلیفه زمان اجازت خواست .
 خلیفه جوابش فرستاد که دلاوران اسلام درین کار مخیر و مختار
 هستند . و بعد الله بن ابی سرح نیز خبر فرستاد که اگر لشکر
 اسلام که در مصر هستند آرزوی فتح قبر یس داشته باشند بلا تأمل
 عزیمت نمایند . چون عبدالله و معاویه با سفائن حر بیه بعزم فتح
 قبر یس برقرار آمدند . ساکنان جزیره مذکور آشتی خواسته
 بشرط دادن مبلغ هفت هزار دینار در هر سال بطریق خراج .
 و در هنگام محاربه خبردار گردانیدن اسلام را از احوال رومیان
 ویاری نمودن بدشمنان اسلام . و لشکر گاه بودن جزیره قبر یس
 برای سفائن اسلام . و با بعضی شروط دیگر هم مانند آن صلح نمودند .
 پس کشتیهای اسلام در بندر قبر یس لشکر انداخته در اکثر اوقات
 بادزدان بحری رومیان عزائم نموده غالب میشدند . میگویند امیر
 البحر اسلام عبدالله بن قیس در جزیره قبر یس اقامت ورزیده پنجاه
 بار بردزدان بحری نابکار دست اقتدار یافته و در اثنای ایقدر کارزار
 یکبار هم درفش نصیرت بخشش معکوس نکشته بود . با اینهمه
 در آخر کار بخشش بر کشته در ساحلی از سواحل روم مقتول و ناپدید

شده و تنها ملاح کشتیش خلاص یافته بر ساحل نجات رسیده بود . اگرچه در تاریخ فتح قبر بس روایتها اندکی از یکدیگر فرق دارند . اما اصح آنست که در تاریخ بیست و هشتم هجریه فتح شده است .

والی شدن عبدالله بن عامر بصره و اصلاح حال

اهل فارس و خراسان که نقض عهد

کرده بودند .

اگرچه از سبب بعضی حرکات و سکنات در زمان خلافت عثمان بن عفان در میان اسلام علی الخصوص مابین اصحاب کرام قبل و قال فراوان بهم رسیده . و ساکنان بعضی دیار که هنوز در آن دین اسلام چندان قرار نگرفته بود مائل ارتداد . و رومیان و ایرانیان بافکار استرداد ممالک آبا و اجداد بر پاشده . و ساکنان آزر بایجان و ارمنستان و کردستان درفش عصیان و طغیان را بردوش عنساد نهاده غوائل عظیمه بظهور آورده بودند مگر بعض اصحاب کرام که هنوز در قید حیات بودند کمر همت را بر میان غیرت بسته آزر بایجان و ارمنستان را کشاده رومیان را پریشان . و در ممالک ایران و جزیره کردستان هم مانند برق درخشان درآمدند فتح و تسخیر نمودند . والی بصره ابو موسی برای اصلاح اکراد جزیره مهیا شده بود که بعضی کسان نزد خلیفه چنان شکایت بردند که ابو موسی آنقدر مال پیدا کرده است که تنها برای برداشتن رخت کرانیها چهل رأس استر نگاه میدارد . خلیفه ابو موسی را عزل و بجای آن فرزند خال خود عبدالله بن عامر را والی ساخت . اگرچه عبدالله هنوز جوانی بیست و پنج ساله بود مگر از فرط کیاست

کوی دولت و فراست را از امشال و اقران خود ر بود و لشکر
بصره و عمان و بحرین را زود فراهم آورده و بچند فرقه تفریق و بر هر
فرقه از مردان کار دیده و دلانوران جنگ آزموده را معین کرده برای
تأدیب عاصیان و باغیان ارسال . و رجال صداقت اشتمال
مشار الیهم بقیل و قال مقر خلافت میال نشده . بلکه همکنان در راه
اسلام بذل جان کرده در اندک زمان بعضی اهل عصیان را طوعاً و بعضی
را قهراً و کرها در دایره اطاعت در آورده . و در ایران و کردستان
بساط امن و امان را باز بگسترانیدند .

اگر چه این کتاب مباحکمه و وقایع مؤثره و صورت مجسمه حوادث
نادره است . با اینهمه نام نامی و مأموریت کرامی آندهات با برکات که
حکومت اسلامی را باز حیاتی تازه و بختی بی اندازه داده اند
بیان نموده برادران مطالعه کنندگان را از زحمت مراجعت امهات
کتب آسوده حال و فارغ بال میسازیم .

چون عبدالله بن المعتمر از خراسان عزل و بجهت تأدیب ایرانیان
بابک فرقه لشکر بسوی فارس روان و بجای آن عمیر بن عثمان بن سعد
والی خراسان شده برای تأدیب باغیان و مرتدان بحرکت آمده در اندک
زمان تافرغان اهل طغیان را بقهر و جبر در دایره تبعیت در آورده بود .
اما چون لشکر عبدالله در اقلیم فارس در محاربه که بجانب اصطخر
بوقوع آمده بود مغلوب و خودش نیز مقتول گردید . پس عبدالله
بن عامر بالشکر بصره بسوی اصطخر رفته لشکر ایران را بحمله
های مردانه پریشان و بعد از محاربه و محاصره شدید قلعه
اصطخر را بضرب شمشیر ککشاده بعد از آن دیگر قلعه های
ممالک ایران را نیز یکان یکان بضرب تیغ و سنان مسخر و قلعه اصطخر را که

اهلش بار دیگر باغی شده بودند . محاصره کرده دیوار شهر ابا منجیق و دیواره
از هر طرف سوار رخ و ثله ساخته و عسکر اسلام از شکافها در آمده حصار را
تسخیر . و اصحاب جرایم آنجا را با دیگر بزرگان پیمان شکن پارسیان
که در آنجا جمع شده باعث فسادهای رنگارنگ میکردیدند بقتل
رسانیدند . چون ایرانیان تازمان شهادت حضرت عثمان بن عفان
با آرام ننشسته در اکثر اوقات شراره پاش اختلال گشته عسکر
اسلام را بجهاد مشغول میکردانیدند . لاجرم عبدالله بن عامر
در نبردهای مذکور با ظهار قهر و زور مجبور شده اهل فرسرا چنان
مالش تیغ تیز و خنجر خونریز داد که شراره آتش فساد از نهاد زناده
آسای شان منطقی و قوه تحریک آلت بغاوت و عناد را از طبع حدید
شان بکلی منقطع ساخته وقایع فتح و ظفر آن نواحی بجانب خلیفه
اشعار . و موافق فرمان حضرت عثمان ممالک ایران و خراسان را
باضلاع تقسیم و بر هر ضلع عاملی را که اسمش تصریح شده بود نصب
کرده برای زیارت بیت الحرام اجازت خواست . و بعد از ادای
فریضه حج قبل از وفات خلیفه بملاقات نیز مشرف گردید
(مبدأ فساد و تشتت افکار)

چون عثمان بن عفان در غایت پیری از روی محبت و انقیاد و حیاء و حلم
خدا داد از دودمان خود بعضی خویشاوندان را در مناصب عالیه
استخدام نمودن گرفت . بسیاری امرای اسلام شکسته بال شده
در مدینه منوره قیل و قال بدرجه رسید که ان حال ملالت اشتغال باضراف
و اکناف ممالک اسلامیه انتشار . و در افکار و کردار بسیاری
کسان نیز اختلاف واقع گشته . بعضی کسان در حق خلیفه زمان
استخفاف . و سرکشان نوجوان کوفه هم نه تنها بر فنار و کردار

وحرکات و سکونات مقبول انام و مرغوب خواص و عوام ولید
بن عقبه که از تاریخ بیست و پنجم سنه هجرت سنیه والی کوفه بود
اعتراض بلکه در احوال مخصوصه اش نیز مداخله نموده .
و آتش فتنه را بر افروخته ابن الحیساز را بقتل رسانیدند . اگر چه
ولید قاتلان را در زندان انداخته موافق شرع شریعت با جازت خلیفه بر در
سرای حکومت بردار کشیده بود . اما فساد ان از مشاهده آنحال
خشمناک شده و بحیل و دسایس شکایتها را اختراع و بمقر خلافت
عظمی رفته بیان کردند که ولید آنقدر بد مزاج و بد مست شده است که
نماز را هم در حالت مستی میخواند . فی الجملة جناب خلیفه ولید را
در سنه سیم هجرت سنیه بعد از اجرای حد عزل و بجایش سعید
بن العاصی را که از کمال کفایت و درایت از ظهور اسلام تا آن زمان
در جمیع خطوب عظیمه و وقوعات جسمیه شهرتی تمام یافته بود والی
ساختند . مشار الیه در هنگام وصول بمنبر برآمده جماعتی بدین
وجه خطاب نمود که ای حضرات بدانید که من میخواهم خود بکوفه
نیامدم . بل تنها برای تحصیل رضا و تبعیت امر خلیفه رسول الله
والی کوفه شده ام . میخواهم که فیما بعد از القای فساد پرهیز نموده
مرا با اجرای اعمال شدید مجبور نکرده اند . اما چون اخلاق
اهل کوفه بکلی بر هم خورده بود و اجلاف بر اشراف دست درازی
میکردند . و در میان وضع و شریک امتیازی نبود . پس سعید
حال نحوست اشغال ایشانرا بجانب خلیفه تحریر نمود . خلیفه
بدونوشته که فراخور قدر و حیثیت هر کس معامله باید کرد .
و در حق آن ذوات ستوده صفات که در بیت الشرف رسوخ و قدم
دارند . و باسلام همدم و در مسلمانی ثابت قدم می باشند تعظیم

و تکریم باید نمود . سعید مکتوب خلیفه را در مجمع عام خواند و
از نافر جامی و پفرمانی ایشان فتنه انگیزی سنگین دلان کوفیان را
بدیده یقین و عقل دور بین مشاهده نموده خلیفه را آگاهی داد .
خلیفه اصحاب کرام و امرای اسلام را فراهم آورده از احوال حاضر
یکان یکان بیان نمود و گفت میخواهم که اصحاب املاک از خطه عراق
قطع علاقه نمایند . حاضران پرسیدند که این کار چه گونه میسر
میتواند شد . گفت اگر اهل حجاز با اهل عراق که در جزیره العرب
مال و املاک دارند استبدال نمایند مقصود حاصل میشود . اگر چه
همگنان رأی خلیفه را قبول کرده بودند (اما از چنین تدبیر ضعیف
مرکز حکومت در باب اداره سائر مملکت ظاهر گردید) در سن
مذکور سعید ابن العاصی و ابن عباس و سبضین نجیبین یعنی امام حسن
و حسین و ابن عمرو و زبیر و حذیفه بن الیمان و دیگر هم بعضی از اصحاب
کرام بتسخیر طبرستان روان و در هنگام عزیمت عبدالله بن عامر بفتح
خراسان بخدود طبرستان واصل شده صلح خواهانرا امان
و مخالفانرا کوشمالی بواجبی دادند (مطیع شدن طبرستان با بعضی شرائط
در زمان سعادت فرجام عمر رضی الله تعالی عنه قبل ازین نوشته بودیم)
(استنساخ چند عدد مصحف شریف)

بعد از وفات عبدالرحمن در محاربه ترکان حذیفه از در بند باز گشته
بخلیفه عرض نمود که حافظان قرآن در قرائت فرقان اختلاف حاصل
کرده اند . نه تنهادر قرائت بل در بعضی ولایات در مخارج حروف
و اعراب نیز اختلاف حاصل کرده بعضی میگویند ما از فلان و فلان
اصحاب چنین خوانده ایم . و گروهی دیگر نیز بیان میکنند که
ما هم از فلان و فلان اصحاب چنین شنیده .

حضرت عثمان باتفاق رأی اصحاب کرام برای محافظهٔ فرقان بتکثیر نسخهٔ شریفهٔ قرآن قرار داده . آن نسخهٔ فرقانرا که بوجه سالف البیان از سبب شهادت بسیاری حافظان قرآن در محاربهٔ یمامه بارأی صوابنمای عمر بن الخطاب جمع شده نزد ابو بکر و بارتحال ابو بکر نزد عمر و بانتقال آن نزد حفصه محفوظ مانده بود از حفصه طلبیده زید بن ثابت و عبدالله بن زبیر و سعید بن العاصی و عبدالرحمن بن الحارث بن هشامرا بنوشتن بعضی نسخه ها امر نمود و گفت اگر در قرائت قرآن اختلاف واقع شود باید که قرائتش را بلهجهٔ لسان قریش که بدان نازل شده است تطبیق نمایند . و بسیاری نسخه های قرآنرا چنانکه نازل شده بود بقید قلم آورده و بهر دیار فرستاده قرائتش را تصحیح نمودند

(قتل یزد جرد)

چون در اوراق سالفه صورت هزیمت چهارم شاه ایران یزد جرد و انتقال ممالک ایران بدوات اسلام بیان شده است . اکنون انجم حالش نیز بدین وجه بیان میشود که در هنگام انتقال عمر رضی الله تعالی عنه شاه ایران یزد جرد فرصتاً غنیمت شمرده فرقهٔ از عسکر ایران بجانب اردشیر خره فراهم آورده بتشکیل حکومت جدوجهد میکرد که عبدالله بن عامر نیز مجاشع نام امیرا بانقباداری عسکر بنبردش فرستاد . اگر چه یزد جرد تاب مقاومت نیاورده بجانب خراسان گریزان شده و مجاشع نیز دنبالش شتافته بود اما از قدوم موسم سرما لشکر اسلام بکلی پریشان شده بغیر از مجاشع دیگری رهایی نیافته بود . با اینهمه ایرانیان مقاومت یزد جرد را یفائده پنداشته مطیع اسلام شدند . چون

ساکنان اطراف و نواحی نیز از دایره فرمانش برآمده عاصی گشته بودند .
 پس عرصه فراخ این جهان برای یزدجرد چنان تنگ گردیده بود که
 دست از زندگانی شسته دیوانه وار باطراف و کنار میدوید و مضمون
 این بیت را بادیده اشکبار تکرار می نمود (بیت) دلم شده است
 ازین دار انجمنان بیزار . که جان بترک جهان می رود دیار دیار (عاقبه
 الامر چون کبک دری که از پنجه شاهین آهنین چنگال رسته
 باشد دوان و پویان می رورسیده در خانه آسیابانی پنهان شده بود که
 صاحب خانه برخت کرانهای شاه طمع بسته شاهر را بقتل رسانید .
 بعد از آن نعلش را در دره یافته دفن ساختند . القصه یزدجرد
 مدت بیست سال حکم رانده و در زندگانی خود خاتمان سلطنت
 را ویران و ملک ایرانرا بدست دیگران افتساده دید . و در سنه
 سییم هجرت سنیه بمصایب بسیار و نوایب بی شمار دوچار و بادست
 غدر آسیابانی بزندان عدم گرفتار گردید . چون از سبب شهید
 شدن عبدالرحمن در محاربه ترکان که والی ارمنیه بود اقوام و عشایر
 ترکستان قیام نموده بودند پس قیس بن الهیثم که در تاریخ مخفی و دوم
 هجرت سنیه والی خراسان شده بود بایک فرقه عسکر که عبارت
 از چهار هزار نفر همراه داشت ناکهان بر حدود خراسان بر چهل
 هزار نفر ترکان حمله آورده همکنار ابریشان . و دنبال کریز
 ندکان تبر عنان شده بسیاری را طعمه تیغ و سنان گردانید

(مبدأ خروج مردمان از دایره فرمان عثمان بن عفان)

رضی الله تعالی عنه

هر چند بفتوحات عظیمه و وقوعات جسمیه ممالک اسلامیة در قطعه
 آسیا از سوریه و عراق و ایران و کردستان تا ارمنستان . و در افریقا

از مصر و برفه تا طرابلس و ملحقیات آن یعنی از یک طرف تا در بند
 ونهر جیحون و از طرف دیگر تا نوبه و خلیج سبته و اسع . و ساکنان
 بلاد مذکور طوعاً و قهراً بخلافت اسلامیّه تابع شده تاسندسی و دوم
 هجرت سنیّه در چنین دائره وسیعہ تمامی بنندگان خدا بقانون
 عدالتیناء النجا آورده از سیاست مجنونانہ و احکام ظالمانہ ایرانیان
 و رومیان رهایی یافته . و تشنگان عدالت با آب زلال انسانیت
 شیرین مذاق کشته . و اقوام مختلفه مانند شیر و شکر با هم اعتراض
 یافته دولت اسلامیّه نیز عظمت و ابتهجاج پیدا کرده بود . اما
 چون بسیاری اسباب و سرآمدان ذوی الالباب بعهد فاروقی در حروب
 و مغازی باولتھاب آتش (طاعون عمواس) بدار الاخرت انتقال نموده
 محل بسیاری رجال بنی ہاشم کہ عنصر اسلام بودند خالی ماند .
 و زمان سعادت اقران نبوی نیز در میان اکثر ناس فراموش شده
 عصیبت زمان جاهلیت باز رجعت نمود . افراد قبائل بنی بکر بن
 وایل و عبد القیس و ربیعہ و (ازد) و (کندی) و (تمیم)
 و (قضاعہ) نیز بجز کہ اشخاص معدود از شرف صحبت رسول اللہ
 و اقتباس نور محاسن اخلاق مصطفی صلی اللہ علیہ وسلم محروم مانده
 بودند . بنابراین از یک طرف ایشان از سبب شجاعت فطریہ و کثرت
 نفوس و نصرت لوای اهل ایمان خود را مستحق ریاست اسلامیّه
 پنداشته در باب تعظیم و تکریم کہ فراخور مقام خلافت عظمی باشد
 تقصیر و ولات عظام را استخفاف و تحقیر نموده اداره امور جمهور را
 مختل گردانیده و در نظام و انتظام مملکت صعوبتھا انداختہ بچند فرقه
 تفریق شدند . و شخصی یہودی الاصل عبداللہ بن سبا نام نیز کہ
 باسلام ہجرت کرده بود در هنگام خلافت عثمان بن عفان برای احداث

مذهبی جدید دیار بديار گردیده کلام آتی الذکر یعنی حضرت محمد
 مصطفی نیز مانند حضرت عیسی رجعت خواهد فرمود . و مقام
 خلافت هم حق آل رسولست و دیگران غصب کرده اند بیان
 مینمود . و در ابتدا چند کس بکلامش اتباع و مذهب رجعیه را
 پیدا کرده برای انداختن تفرقه در میان اسلام سعی فراوان بهم
 رسانیده و در اندک زمان معتقدان و پیروانش کثرت و وفرت یافته
 در میان خود بمخابره و مکاتبه نیز آغاز نمودند . ابوذر رضی الله
 تعالی عنه نیز در شام مردمان را بزهد و تقوی دعوت و توانگران را
 طعن و تشنیع نموده میگفت مردمان را باید که مال زیاده را از نفقه
 یک روزه در باب انقضای حوائج ضروریه محتسبان و نصرت
 اسلام صرف نمایند . چونکه بیشتر از آن نگهداشتن جایز نیست .
 و بمعنای ظاهری آیه کریمه (والذین یکنزون الذهب والفضة
 ولا ینفقونها فی سبیل الله فبشرهم بعذاب الیم) اتباع نموده و بسیاری
 کس را پیشوا شده و عظ و خطابت میکرد . و الی شام معاویه
 بجانب عثمان رضی الله تعالی عنه نوشت که مردمان شام از کلام
 ابوذر شکایت میکنند . خلیفه او را بمدینه طلبیده پرسید که اهل
 شام را چه شده است که از توشکایت میکنند . گفت من
 ایشانرا بجانب زهد و تقوی و ترک مال دنیا دعوت می کنم . خلیفه
 گفت آنچه تومی گویی بسیارست . و من خود ایشانرا در باب
 اقتصاد و اعتدال و اتباع فرمان ایزدمتعالی فراخور امر جناب ذوالجلال
 حکم می نمایم . ابوذر گفت اگر توانگران ان مال را که از نفقه یک روزه
 زاید باشد بفقران و محتسبان ندهند ما هم راضی نمی شویم . بعد از آن
 برای هجرت نمودن از مدینه اجازت خواسته و بمحل ریاضه نام رفته

تاهنگام وفات بانفقه که عثمان رضی الله تعالی عنه بوی معین کرده بود
 قناعت نمود . با اینهمه مخالفان عثمان هجرتش را نیز وسیله فساد
 ساخته سرشته اعتراضرا محکمتر گردانیدند . چون قبل ازان
 بسیاری کسان دیگر هم از یافت شدن خویشاوندان خلیفه در مناصب
 عالیہ دلگیر شده بودند پس مخالفان و معترضان عثمان با طرف و اکناف
 منتشر شده و جماعتی از فرقه علوی که بدسایس و حیل عبدالله
 بن سبا بظهور آمده بود پیش علی کرم الله وجهه رسیده بجهت قبول
 خلافت تکلیف کردند . اما علی از حسن اخلاق و زهد و ورع که
 بدان متصف بود آتش فتنه را قبل از اشتعال بدیده فراست دریافته
 بتدابیر حکیمانه از شرر آن خود را نکه داشته مبعوثان فتنه انگیز را
 از خود دور ساخت چون پیش ازان سعید بن العاصی نیز شی
 با اعیان مملکت و ارکان حکومت صحبت داشته در اثنای مکالمه
 بر زبان رانده بود که سواد عراق با نجه قریشست . و اشتراکین کلام
 کف بر دهان آورده بخشم تمام برخاست و گفت دیاری را که ما بضرب
 شمشیر فتح کرده باشیم . و خدا نیز آنرا نصیب ما ساخته باشد
 چه کوند بستان قریش می توانی خواند . دیگر حاضران نیز
 از حد خود تجاوز نموده شورشی بر پا کردند . اگر چه ناظر
 شهنه عبدالرحمن الاسدی از جای خود برخاسته می میخواست که
 در حق مخالفان معامله شدید اظهار نماید . اما ایشان زود بروی
 جمله آورده چنان بزندش که بر زمین مدهوش افتاد . سعید
 مسامره را ترک کرده در حق اشتر و هواداران و پیروانش بجانب
 خلیفه شکایت نوشت . خلیفه فرمود که ایشانرا زود بطرف شام
 تبعید باید نمود . بوالی شام معاویه نیز نوشت که بعض کسان

در کوفه التفساد شده اند و امر کردم که ایشانرا بطرف توارسال نمایند . وقتیکه ایشان بشام می رسند در حال شان بنظر اهتمام ملاحظه نمای . اگر اصلاح حال کرده باشند در انصورت ایشانرا باز بسوی کوفه بفرست . و گرنه بجانب من روانه کن . اگر چه معاویه ایشانرا در هنگام وصول نزد خود خوانده کفایت و درایت و قدر و حیثیت و قدم و مرتبت طائفه قریشرا که در میان دیگر طوایف عرب داشتند در میان . و بعد ازان تهدید شدید و توبیخ بلیغ و خامت انجام کار مفسد انرا بیان نموده بود . ولیکن پندش سود مند نشده روی خودرا از ایشان بر گردانیده حال فساد اشتمال شانرا بجانب خلیفه تحریر نمود . بعد ازان اشتر با هواداران خود نزد عبدالرحمن بن خالد بن ولید بمحصر رفتند . اما چون در هنگام ملاقات از وی نیز روی تهدید شدید و تحقیر و تنذیر مشاهده کردند . پس چار و ناچار بصورت اشکار از افکار ناهنجار خود بیزار . و کلانتر ایشان یعنی اشتر بسوی مدینه روان و بخدمت خلیفه زمان یعنی عثمان بن عفان مشرف شده از کار ناهموار استغفار و ندامت و خجالت خودرا نیز اظهار نمود . خلیفه گفت اکنون در هر جا بیکه بخواهید رفته اقامت نمایید . از بعض روایات دانسته میشود که ایشان باز بجانب کوفه رفته اند .

فی الجمله از یکطرف شرر آتش اشرا در بصره ساری و از طرف دیگر تزویر بی تدبیر عبیدالله بن سبأ نیز بعراق و مصر جاری شده اهل بصره و الیمان و عاملان حکومت را تحقیر و در حق خلیفه هم زبان تزویر بیان را تیز ساخته ناره فساد باشتعال آوردند . چون قبل ازان حمران بن ابان نیز از سبب گرفتن زنی که هنوز عدتش

تمام نشده بود حد شرع یافته بود . پس ان هم آتش عداوت دیرینه را در سینه پر کینه نکهداشته بانداختن شقاق و نفاق سعی بلیغ می نمود .
 اگرچه اصحاب اغراض کثرت و وفرت یافته در کوفه و بصره و مصر قیل و قال فراوان بهم رسانیده می خواستند که باطراف و اکناف دیگر دیار هم آتش اختلال برافروزند . اما از حسن تدبیر خردمندان روشن ضمیر که از سبب توسیع دائره اسلام یافت میشدند در شهرهای نزدیک مقر خلافت راه دخول نیافته در حق امرای اسلام زبان طعن را دراز و مأموریت خویشاوندان خلیفه را که در مناصب عالیه یافت شده بودند وسیله فساد ساخته خلع خلیفه را بصورت آشکارا بیان و سرکشان کوفه نیز بر سعید بن العاصی قیام نمودند . پس سعید بمقر خلافت رفته احوال حاضر را یکان یکان بخلیفه زمان بیان نمود . عثمان رضی الله عنه از خویشاوندان خود معاویه و عبدالله بن ابی سرح و سعید بن العاصی و برادرش عمر و بن العاصی و عبدالله بن عامر را طلبانیده پرسید که شما درین باب چه مصلحت می بینید . معاویه گفت اگر برای کوشمالی مخالفان بوالیان ولایت امر نماید و من هم بجانب شام رفته کار ایشانرا سرانجام بدهم بدینخواهد شد . سعید بن العاصی گفت مصلحت آنست که مخالفانرا بکارزار مشغول گردانید . عبدالله بن عامر گفت اگر ایشانرا بعطایای عمیم خشنود گردانید از هر چیز بهتر است . خلیفه رأی سعیدرا پسندید و گفت باید که شماز و دبولاتیها رفته و ابواب جهادرا مفتوح ساخته مخالفانرا برای کارزار معین نماید . اگرچه سعید عازم سفر شده نزدیک کوفه رسیده بود اما مخالفان قیام نموده بخلیفه خبر فرستادند که ما بجز ابوموسی الاشعری و ابی دیگر نمیخواهیم . پس سعید

مدینه بازگشته حال مذکور را بخلیفه بیان نمود خلیفه نیز چار و ناچار
 ابو موسی را والی کوفه نصب و بمضمون آتی مکتوبی ارسال
 نمود که . ای ناس انکس را که شما انتخاب کردید من نیز انرا والی شما
 ساختم . هر چند اکنون عنان خود را بدست شما کرده باشم
 ولیکن در نزدیکی بصبر و تحمل باز شما را اصلاح می نمایم . ابو موسی
 بکوفه درآمده مکتوب خلیفه را بمجمع ناس قرائت و قلب اهل کوفه را
 بخطابت و موعظت بجانب خلیفه مایل گردانیدن گرفت . اگر چه
 ایشان هم بصورت ظاهر موافقت کرده بودند . اما بسیار
 نگذشت که باز مسئله خلع خلیفه را میان او رده بالاتفاق عامر بن
 القیس را که یکی از زاهدان بود برای تکلیف استعفای مأموریت خلافت
 بسوی خلیفه زمان یعنی عثمان بن عفان بتاریخ سی و چهارم سنه
 هجریه مدینه منوره روان نمودند . عامر بحضور خلیفه مشرف
 شد و گفت ای خلیفه تو در معظمت امور انقدر خطاهای بزرگ کرده که
 مردمان تحمل باران ندارند . اکنون باید که از چنین کار پرهیز کرده
 استغفار نمای . عثمان رضی الله عنه از سخنان عامر منفعیل شده بحاضران
 گفت ببینید این مرد در آنکه خود خدا را نمی داند چه گونه سخنها
 حقارت امیر بمن می گوید . عامر گفت من خدا را منتقم می دانم .
 بعد از آن از حضور خلیفه برآمده پی کار خود گرفت چون پیش از آن
 بنی هاشم و دیگر اشراف نیز از سبب یافت شدن خویشان خلیفه
 بمناصب عالیه دل آزرده شده بودند . لاجرم بسیاری بزرگان
 مدینه بنزد امام علی کرم الله وجهه از احوال ملالت اشمال شکایت
 بردند . امام علی پیش خلیفه رفته حال را بیان نمود . خلیفه
 گفت فی الحقیقه من از بطمانه بیت خود معاویه و ابن عامر

و مغیره را در منا صلب عالیہ استخدام می نمایم . اما چون رسول الله
 علیہ السلام نیز معاویہ را استخدام و بعد از آن ابو بکر و عمر هم
 او را در خد متہای بزرگ استعمال و ابن عامر و مغیره را نیز از سبب
 اہلیت و کفایت کہ در خطوب عظیمہ داشتند در منصبہای عالیہ
 استخدام فرمودہ بودند . بنا برین من ہم بدیشان پیروی کردہ ام .
 علی گفت فی الواقع چنین است . مگر ایشان در زمان عمر بخلاف
 قاعدہ کاری نمی کردند . و از ہیبت عمر از غلامش برقان ہم بیشتر
 می ترسیدند . اما کنون معاویہ در شام براهای ناہموار رفتار
 و فرمان تو عدم مساللات نمودہ ہر امر منکر را نیز بتوعزو و اسناد
 می نماید . تو ہم او را منع نمی کنی . و الحاصل بعد از مباحثہ عرض
 و عمیق از عثمان مفارقت نمودہ بجای خود باز گردید

✽ مقالہٴ حزن افزای شہادت ✽

✽ عثمان بن عفان رضی اللہ عنہ ✽

چون بسمع ساکنان مدینہ و اصل کشت کہ قبیل وقال مردمان کہ در
 حق خلیفہٴ زمان داشتند اشتهار یافته باعث فتنہ و فساد و سبب
 اختلاف و تضاد شدہ در ہر طرف خلیفہ را طعن و تشنیع می کنند .
 بعض اشراف و اعیان نزد عثمان بن عفان رقتہ افکار مردمان را با
 وقایع زمان بیان نمودند . خلیفہ گفت درین باب رای صوابنمای
 شما چہ اقتضای کند . گفتند اگر چند نفر از معتقدان صداقت پرور
 باطراف و اکناف ہر کشور رقتہ اساس این گفت و گو و درجہٴ
 تأثیرش را تحقیق نمایند بدینخواہد شد . لاجرم محمد بن مسلمہ
 بکوفہ و اسامہ بن زید ببصرہ و عبداللہ بن عمر بشام و بعض معتقدان
 دیگر نیز بسائر اطراف و اکناف رقتہ بعد از ایضای مأموریت

باز کشته بیان کردند که مادر حق خلیفه در هیچ جا سخنی بد استماع
 نکردیم . اگر چه تنها عمار بن یاسر که بمصر رفته بود باستمالت ابن
 سبأ و شیعه هایش فریفته شده اندکی تأخیر و بعد از چند روز باز
 کشته انهم مانند دیگران حقیقت حال را چنانکه شنیده و دیده بود
 بیان کرده بود . با اینهمه خلیفه دل آگاه یعنی عثمان رضی الله
 تعالی عنه بیاننامه هارا بصورتی مؤثر نوشته باطراف و اکناف
 فرستاد که اگر کسی از والی و یا از من چیزی طلب داشته باشد باید که
 در اینجا آمده حق خود را بخواهد . می گویند در هر جایی که بیاننامه
 مذکور بقرائت آمده بود مردمان را چنان تاثیر نمود که بسیاری اهل
 انصاف زار زار بگریستند . چنانچه از والیان بزرگ چون معاویه
 و عبدالله بن عامر و ابی سرح فراخور امر خلیفه بجمع آمده بودند
 سعید بن العاصی نیز حاضر گردیده و خلیفه بدیشان توجه نمود
 و گفت مردمان را چه شده است که از شما شکایت می کنند . می ترسم
 که دعوی ایشان مقارن صحت باشد . ایشان گفتند این سخنها
 اصل و اساسی ندارند . و آن کسانی که برای تحقیق احوال رفته
 بودند آیا بشما بیان نکردند که مادر هیچ جاشکایتی نشنیده ایم . خلیفه
 سخن ایشانرا اصفا نفرمود و گفت هر آینه این شکایتها بی اصل
 و اساس نیستند . چنان می پندارم که در نزد یکی مردمان ابواب
 شکایاترا باز خواهند کرد . من از خدای ترسم و نمی
 خواهم که حق کسی بر کردن من بمسند . و الیان از استماع
 این کلام مهر سکوترا بردرج دهان نهاده همراه خلیفه
 بسوی مدینه عودت نمودند . و در هنگام وصول خلیفه درحالی
 که معاویه حاضر بود . علی و طلحه و عبدالله بن زبیر را نزد خود

خوانده بعد از جدو ثنای ایزد متعال بیان نمود که ایادر هنگام ارتحال
 عمر بدار البقا برای انتخاب خلیفه شما معین نشده بودید . و چون
 در کبر سن علی الخصوص درز مانیکه هنگام انتقال هم چندان بعید
 نیست . این دوست خود را برای خلافت انتخاب کردید . پس
 چرا اکنون از من اعراض می کنید . آیا این تلون و تغیر که در
 صورت شما مشاهده می شود شایان است . نئی . پس نفس خود
 را ازین چیزها نکهدارید . اگر چه علی از مضمون این کلام
 رنجیده جوابی سخت داده بود . ولیکن عثمان باز بکلام آغاز نمود
 و گفت فی الواقع اگر چه ان دوزات حمیده صفات که قبل از من
 خلیفه شده بودند همواره از استخدام خویشاوندان خود احتراز
 می نمودند . اما چون رسول الله علیه السلام اهل قرابت استخدام
 می فرمودند بنابراین من هم بعضی خویشاوندان خود را که از کثرت
 اهل و عیال در حالت ضرورت بودند دستگیری کرده ام . اگر
 بتصور شما خطا کرده باشم از ایشان استرأد می توانم کرد .
 ازین سخن همکنان ممنون شده بجای خود رفتند . مکر معاویه
 نتیجه و خیم این مجلس را بفرست دانسته بعثمان بن عفان گفت
 من چنان کن می برم که بعد ازین شورشهای بزرگ بظهور خواهند
 آمد و توانها را دفع نمی توانی کرد . اکنون مصلحت آنست که
 ما با هم بشام برویم . و شداید فتنه و فساد را که بظهور
 خواهند آمد در دفع ان بکوشیم . عثمان گفت من از همسایگی
 رسول الله دور شدن نمی خواهم . معاویه گفت دران صورت
 برای نکهبانی توفوتی کافی گذاشته من بروم . عثمان گفت
 مضایقه و دلتنگی همسایگان رسول الله را نیز نمی خواهیم .

آنچه خدا می خواهد من بران راضی هستم .
 معاویه گفت پس محقق بدان که اینان قصد جان تو خواهند
 نمود و تو با ایشان مقاومت نمیتوانی کرد . بعد از آن نزد علی
 و طلحه و ابن زبیر رضی الله تعالی عنهم رفته و برای محافظه
 خلیفه بتأکید اکید تنبیه نموده بجانب شام روان شد .
 درین اثنا دشمنان عثمان که در مدینه بودند فرصت را غنیمت
 شمرده باهل بغی و فساد که بیرون بودند سخنهای فتنه انگیز
 بدینوجه نوشته فرستادند که ای برادران اگرچه خلیفه شما را
 بجهاد فرستاده است . اما اصل جهاد در مدینه است باید که
 زود درینجا بیاید . بنابراین هزار نفر از مصر و هزار از کوفه
 و انقدر دیگر هم از بصره بتاریخی و پنجم سنه هجرت منیه بوسیله حج که
 مومنان نزدیک بود درمآه شوال برفتار آمده بصریان در موقع
 ذانحشب نام که از مدینه منوره بقدر سه مرحله بعید است اقامت
 و کوفیان در محفل اعوض . و گروهی از شرمه مصریان
 با کوفیان و گروهی دیگر در مکان ذی المروه نام فرود آمده و هر یک
 افکاری دیگر داشته یعنی بصریان بخلافت طلحه و کوفیان
 بخلافت ابن زبیر و مصریان هم بخلافت علی مائل بودند . علی
 کرم الله تعالی وجهه مقصد مفسدانرا دانسته برای محافظه مقر
 خلافت باجارت خلیفه مقداری از عسکر فراهم آورده بیرون مدینه
 مکان اجبار الزیت نام را لشکرگاه ساخته و فرزند دلبند خود
 حسن را با ایشان معین نمود . اگرچه چند نفر از بزرگان
 مفسدان ظاهرا بیهمانه عرض شکایت در حق بعضی
 والیان ولایت و باطنا بالتقای مفسدت باجارت حکومت

درون مدینه درآمده و بزرگان فرقهٔ مصر نزد علی کرم الله وجهه
 رفته برای قبول خلافت تکلیف کرده باشند . مگر علی روی
 درهم کشیده با او از بلند گفت همی صلحای امت می دانند که عسکر
 (ذی المروه) و (ذی الخشب) و (الاعوص) بحديث
 رسول الله ملعون شده هستند . طلحه و ابن زبیر نیز بدان کسانی که
 برای قبول کنائیدن خلافت پیش ایشان رفته بودند مانند علی
 حدیث شریف را بیان و بعد از آن مفسدان را از خود دور و مهجور
 نمودند . چون مفسدان از موافقت اصحاب کرام ناامید شده بجانب
 فرقهٔ خود باز گشتند . هوا داران ایشان که در مدینه بودند برای
 حصول مقصد خود راه حیل و دسائیس را پیش گرفته و مکر فساد را
 بر میان بغی و عناد بسته بجهت عزل عثمان باز دحام تمام نزد علی رفته
 گفتند عثمان بهوا و هوس اهل قرابت تبعیت نموده خویشاوندان
 خود را در کارهای بزرگ استخدام می کند . چون جور و اعتساف
 ایشان بر کردن مردمان باری کران شده است بنابراین از طرف مارفته
 بدو بگو باید که زود ایشانرا عزل کرده عهد و پیمان نماید که فیما بعد
 کاری چنین هرگز نکند . و کرنه ما او را عزل خواهیم کرد .
 علی نزد خلیفه رفته تکلیف ایشانرا بیان نمود و گفت من نیز مصلحت
 ان می بینم که اکنون بجهت دفع فساد در مسجد شریف درآمده
 عهد و پیمان نماید تا آتش فتنه بلند نگردد . لاجرم خلیفه بمسجد
 شریف درآمده در مجمع ناس تقصیر خود را اعتراف کرد و گفت ای
 ناس عهدی کنیم که در مدت سه روز خویشان خود را از مناصب
 عالیه عزل خواهیم کرد . اگر چه مروان نتیجهٔ اظهار ضعف را وخیم
 ادنسته بخلیفه گفته بود که عجز را اظهار نمای . چونکه اگر کار مجبر و قهر